

فلسفه امامت در نگاه ابن تیمیه و شیعه با تأکید بر دیدگاه آیت الله جوادی

سکینه رستگاری مقدم^۱

چکیده

مسئله چيستی و فلسفه امامت، یکی از مباحث کلیدی جهان اسلام است که از صدر اسلام تاکنون، موافقان و مخالفان بسیاری داشته و چه بسا طرفین، یکدیگر را تکفیر کرده و در پی آن انسان‌های متعددی کشته شده‌اند. بنابراین، به دلیل اهمیت مسئله امامت و تأثیر آن در بعد نظری و عملی مسلمانان، ضروری است از سوی اندیشمندان فرق اسلامی، در ابعاد مختلف این مسئله، تأمل جدی صورت گیرد. در این پژوهش، دیدگاه ابن تیمیه در باب مسئله امامت بررسی شده و با اعتقاد شیعه مقایسه شده است. این پژوهش، بر دیدگاه آیت الله جوادی آملی نیز تکیه داشته و مسائلی مانند تعاریف شیعه و سنی از امامت، شرایط و ویژگی‌های امام، تعیین امام و فضائل ائمه اطهار علیهم‌السلام بررسی شده است.

واژگان کلیدی: حقیقت امامت، ابن تیمیه، متکلمان شیعه، متکلمان اهل سنت، آیت الله جوادی آملی.

۱. مقدمه

امامت در تفکر اسلامی، جایگاهی والا و اهمیت بسیاری دارد. از قرآن کریم به دست می‌آید که جایگاه امامت، از نبوت نیز برتر است. بر اساس نص الهی، امامت به عنوان مقامی خاص و آخرین سیر تکاملی انسان است که فقط پیامبران اولوالعزم به آن راه یافته‌اند. خداوند، حضرت ابراهیم علیه‌السلام را که دارای مقام نبوت و رسالت بود، مورد آزمون‌های ویژه‌ای قرار داد و پس از آنکه او به درستی از عهده انجام آن آزمون‌ها برآمد، مقام امامت بر بشر را به او عطا کرد؛ به یادآور هنگامی را که پروردگار ابراهیم علیه‌السلام او را به آزمون‌هایی آزمود. وی آن آزمون‌ها را به اتمام رساند. خداوند فرمود: «تورا پیشوای مردم قرار دادم» (بقره: ۱۲۴).

از این آیه، دو مطلب به دست می‌آید: مقصود از امامت که به ابراهیم علیه‌السلام اعطا شده، غیر از مقام نبوت و رسالت است؛ مقام امامت، برتر از مقام نبوت و رسالت است. در این میان اهل سنت

۱. دانش پژوه دکتری کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، از ایران.

و به خصوص در بین اینها بزرگان اهل حدیث، مانند ابن تیمیه، افزون بر تناقضات در آثارش، در دشمنی و عناد با اهل بیت علیهم السلام و شیعه، گوی سبقت را از همگان ربوده و در آثار خود، تهمت‌ها و دروغ‌ها نثار مکتب تشیع کرده و دیگران، مقام و منزلت امامت را فروکاسته و آن را در حد یک مسئله حکومتی، سیاسی و اجتماعی تحلیل می‌کنند که هرگونه اقدام درباره آن، نه از شئون الهی، بلکه از شئون دنیوی و مردمی است. آنان امامت را به عنوان یک مسئله فقهی و فرعی و فعل مکلف قلمداد کرده‌اند. بنابراین، تعیین خلیفه و امام را نیز از روش‌های مختلف مثل بیعت و شورای حل و عقد، به عهده مردم گذاشته و حاکم نیز انسانی عادی است که بدون داشتن شرط عصمت و افضلیت، اطاعت از او واجب است. امامت در مکتب تشیع، اهمیت ویژه‌ای داشته و به عنوان یک اصل اساسی، در عقاید پیروان این مکتب، مطرح می‌شود. در نظام دینی، انسان‌ها در هیچ شرایطی از رهبری و هدایت آسمانی بی‌نیاز نیستند. این رهبری و هدایت، تا زمانی که نبوت ختم نشده باشد، بر عهده پیامبران است، اما آن‌جا که نبوت به پایان رسیده و رسالت انبیا خاتمه می‌یابد، از دیدگاه شیعه، رهبری و هدایت معصوم، همچنان انسان‌ها را در پناه خود می‌گیرد. این بار نه با حضور پیامبر صلی الله علیه و آله، بلکه با حضور امام معصوم علیه السلام. بر این اساس است که شیعه، امامت معصوم علیه السلام را بر خلاف اهل سنت باور داشته، جریان غدیر خم را در آخرین روزهای زندگی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، اعلام رسمی و علنی این اصل والا، یعنی رهبریت معصوم علیه السلام می‌داند. بنابراین، در پژوهش حاضر، چیستی و حقیقت امامت از دیدگاه ابن تیمیه و شیعه با تأکید بر نظریات و آراء آیت الله جوادی آملی بررسی می‌شود.

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. امامت در لغت

امام، از ریشه ا م م گرفته شده و به معنای قصد کردن و توجه نمودن است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۲۲/۱۲) چون مردم با قصد و توجه، شخصی را به رهبری خود برمی‌گزینند، به او امام، پیشوا، مقتدا، پیشرو و مطاع گفته می‌شود. با توجه به این معنا، امامت به معنای رهبری و پیشوایی است. امام نیز به معنای مقتدا و پیشواست، خواه انسان باشد یا چیز دیگر. ابن فارس می‌فرماید: «امام کسی است که در کارها به او اقتدا می‌شود و پیامبر، امام ائمه و خلیفه، امام رعیت و قرآن، امام مسلمان است». (ابن فارس، ۱۳۹۱، ۲۸/۱)

راغب اصفهانی می‌نویسد: «امام، به انسانی گفته می‌شود که مورد توجه گروهی از مردم قرار می‌گیرد و از گفتار و رفتار پیروی می‌کنند. به کتابی هم که مردم از آن پیروی می‌کنند، امام گفته

می‌شود». (اصفهانی، بی تا)

۲-۲. امامت در اصطلاح

متکلمان هر دو فرقه اسلامی به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی امامت را تعریف نکرده‌اند، گویی برای این تصور بوده‌اند که همه مذاهب اسلامی، تصویر روشنی از امامت دارند که مورد قبول همگان است، پس امامت را بی‌نیاز از تعریف دانسته‌اند، مانند سید مرتضی در کتاب‌های الشافی و الذخیره، عبدالجبار معتزلی در کتاب المغنی و عبدالقادر بغدادی در کتاب اصول‌الدین. (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۲، ص ۱۹) گروهی دیگر، پیش از بحث درباره وجود امامت، صفات و مصادیق امام، امامت را تعریف کرده‌اند.

تعریف‌هایی که متکلمان برای امامت ارائه کرده‌اند دوگونه است: یکی تعریف‌های عام و دیگری تعریف‌های خاص. تعریف‌های عام به گونه‌ای است که نبی و نبوت را نیز شامل می‌شو، ولی تعریف‌های خاص، فقط جانشینان پیامبر ﷺ را شامل می‌شود. تعریف‌های عام از امامت عبارت است از: «الإمام الذي له الرئاسة في الدين والدنيا جميعاً؛ امام کسی است که دارای رهبری عمومی دین و دنیا است». (جرجانی، بی تا، ص ۲۸)

«الإمامة رئاسة عامة لشخص من الأشخاص في أمور الدين والدنيا؛ امامت، رهبری عمومی در امور دین و دنیا برای یکی از اشخاص است». (سیوری، ۱۴۰۵، ص ۳۲۵)

«الإمامة، رئاسة، عامة في الدين والدنيا لشخص من الأشخاص؛ امامت، رهبری عمومی در دین و دنیا برای یکی از اشخاص است». (جرجانی، بی تا، ج ۸)

تعریف‌های خاص از امامت، تعریف‌هایی است که در آنها، بر عنصر خلافت و نیابت از پیامبر اکرم ﷺ تأکید شده، مانند امام، کسی است که دارای رهبری عمومی در امور دین و دنیا به صورت نیابت از پیامبر ﷺ است. (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۲) در این عبارت، امام با توجه به مقام امامت تعریف شده و مقام امامت عبارت است از رهبری عمومی مسلمانان در امور دینی و دنیوی آنها به عنوان نیابت از پیامبر ﷺ. از تعریف‌های متکلمان اسلامی به دست آمده که امامت، هم امور دنیوی را شامل می‌شود و هم امور دینی را. به عبارت دیگر، از جنبه غایی، امامت اسلامی صبغه سکولاریستی ندارد، به گونه‌ای که امور معنوی و دینی، خارج از حوزه امامت و رهبری اسلامی باشد و امامت، فقط در برقراری عدالت، امنیت و تحقق بخشیدن به نیازهای معیشتی مردم خلاصه شود، بلکه حفظ، اجرای دین و ارزش‌های دینی نیز از اهداف امامت است. در مورد رسالت دینی امامت، میان شیعه و اهل سنت این تفاوت وجود دارد که اهل سنت، فقط مسئولیت حفظ دین

در مقابل دشمنان و فتنه‌انگیزان و نیز اجرای احکام اسلامی را، به عهده امام می‌دادند، ولی شیعه علاوه بر این، مسئولیت تفسیر و تبیین درست کتاب و سنت را نیز از وظایف امام می‌شمرد، به این دلیل، عصمت را از شرایط امام می‌داند.

از دروغ‌های ناروای ابن تیمیه در مسئله امامت این است که ایشان ادعا می‌کند: «امامت به اجماع مسلمانان، کذب و کفر است». (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۷۵/۱) ایشان از قول علامه حلی نقل می‌کند: «همانا امامت از مهم‌ترین مطالب احکام دین و ارزشمندترین مسائل مسلمانان است، به اجماع مسلمانان شیعه و سنی، کذب و بلکه کفر است». عده‌ای از علمای اهل سنت مانند قاضی بیضاوی نیز مانند شیعه، امامت را جزء اصول دین شمرده‌اند، هر چند بیشتر متکلمان اهل سنت مانند غزالی، آمدی و تفتازانی، به فرع بودن آن تصریح کرده‌اند.

۳. شرایط و ویژگی‌های امام علیه السلام از نظر شیعه

در میان متکلمان شیعه، درباره صفات و ویژگی‌های امام علیه السلام اختلافی نیست، اما متکلمان اهل سنت در این باره دیدگاه‌های متفاوتی مطرح کرده‌اند. بیشتر آنها در بازشماری این صفات، تصویری در حد زمام‌داری از امامت ارائه می‌دهند که شأن دنیوی و مقام و مسئولیت اجتماعی و سیاسی دارد. ابوبکر باقلانی شرایط و ویژگی‌هایی برای امام علیه السلام در نظر گرفته که عبارتند از:

- عالم بودن به احکام اسلامی، باید در حد کسی باشد که می‌خواهد عهده‌دار منصب قضاوت شود؛ زیرا اجماع امت بر این است که امام علیه السلام، تا آن جا که امکان دارد، خود عهده‌دار منصب قضاوت شود، پس باید علم قضاوت را داشته باشد. همچنین امام علیه السلام می‌خواهد قضات را نصب و در امور آنان دخالت کند و این امر، در گرو آن است که از نظر علم دین، در مرتبه آنان و بلکه بالاتر از آنها باشد.

- کفایت و شایستگی تدبیر امور مسلمانان را داشته باشد، یعنی بتواند فرماندهی سپاه اسلام را عهده‌دار شده و امور اجتماعی را به خوبی رهبری کند تا مصالح امت اسلامی را برآورده سازد. دلیل این صفت این است که اگر امام علیه السلام چنین صفتی نداشته باشد، غرض و هدف از امامت، به دست نخواهد آمد.

- در علم و صفات دیگر، که تفاضل پذیر است، بر دیگران برتری داشته باشد، مگر آنکه امامت افضل، مستلزم مفاسدی باشد که در آن صورت، امامت مفضول جایز خواهد بود. (باقلانی، ۱۴۱۴، صص ۴۷۱-۴۷۵)

ملاک این عمل را خلافت ابوبکر ذکر می‌کنند که در آن زمان، زیدبن ثابت نسبت به وی از وجهه عمومی بهتر و امام علی علیه السلام اقضای از وی و معاذبن جبل در حلال و حرام، اعراف از او بودند، ولی پسر

ابی قحافه به خلافت رسید. بنابراین، در دیدگاه اهل سنت برخلاف نظر امامیه، ملاک مصلحت عمومی است که اگر نصب افضل سبب برانگیخته شدن فتنه باشد، واجب نیست و در غیر این صورت واجب است. (عدون، ۱۹۹۱، ص ۱۸۶) بنابراین، اهل سنت دو ویژگی و صفت برجسته امام عَلَيْهِ السَّلَامُ، یعنی عصمت و افضلیت را برای ایشان قبول ندارند (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۳۴۲).

۱-۳. عصمت

اهل سنت با توجه به رویکرد خاصی که به مسئله امامت و جانشینی پس از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارند و آن را در زعامت اجتماعی-سیاسی خلاصه می‌کنند، عصمت را از شرایط امامت نمی‌دانند. (رک.، تفتازانی، ۱۴۰۹، ۲۴۹/۵) در مقابل، امامیه دلایلی بر لزوم عصمت امام اقامه کرده‌اند که عمده‌ترین آنها در ادامه بیان می‌شود.

۱-۱-۳. دلایل نقلی امامیه بر لزوم عصمت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱-۱-۳-۱. آیه تطهیر

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

جزاین نیست که همواره خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برطرف کند و شما را چنان‌که شایسته است از همه گناهان و معاصی پاک و پاکیزه گرداند. (احزاب: ۳۳)

به روایت شیعه و سنی، مراد از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در این آیه، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ، حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ و حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند، پس روشن‌ترین و مهم‌ترین دلیل بر عصمت امامان نزد شیعه، آیه تطهیر است. ابن تیمیه حرانی در توجیه دلالت آیه تطهیر بر عصمت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌گوید: «پیامبر دعا کرد خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاکشان گرداند و این دلالت بر عصمت ندارد». (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۴/۳)

او همچنین ادعا می‌کند: «اراده خداوند در آیه تطهیر، متضمن تحقق مراد نیست، بلکه گاهی چیزی را اراده می‌کند که تحقق نمی‌یابد». خداوند می‌فرماید:

«وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ؛ در حالی که برخی توبه می‌کنند و برخی نمی‌کنند، خداوند اراده

کرده مردم را از شرک پاک کند، اما بعضی می‌خواهند بر شرک باقی بمانند». (نساء: ۲۷)

مقصود از رجس در آیه، شرک است. خداوند شرک و خبثت را از اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دور کرده، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد. (رک: رضوانی، ۱۳۹۲، ۳۸۸/۱) به عبارت دیگر، ابن تیمیه معتقد است که آیه تطهیر، دلالت بر عصمت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ندارد؛ زیرا خبر از اراده الهی داده و می‌گوید:

خدا، تطهیر اهل بیت علیهم السلام را اراده کرده، ولی دلیلی نیست که این اراده الهی به طور حتمی واقع شده باشد، چنانکه در بسیاری از آیات قرآن کریم، از اراده الهی خبر داده شده، در حالی که همه آنها واقع نشده است. (رک: رضوانی، ۱۳۹۲، ۳۸۸/۱)

در جواب ابن تیمیه باید گفت که در آیه تطهیر، اراده تکوینی مقصود است که تخلف نمی پذیرد، در حالی که در آیاتی که به قول ایشان تخلف پذیرفته، اراده تشریعی مقصود است. (صفایی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۹؛ رضوانی، ۱۳۸۶، ص ۳۶) منظور از اراده تشریعی آن است که خداوند در مقام قانون گذاری، فعلی را واجب یا حرام کند و از بندگان خود انجام یا ترک آن را بخواهد. در این اراده، انجام یا ترک کار به اراده عبد وابسته است. به عبارت دیگر، اراده عبد، بین آن فعل یا ترک و اراده خدا فاصله می شود، پس تخلف در این اراده خدا راه دارد. برای مثال خدا نماز را بر همه واجب، و شرک را حرام کرده، ولی اراده او بر این تعلق گرفته که بندگان او با اراده خودشان نماز بخوانند و با اراده خودشان از شرک اجتناب ورزند. بنابراین، برخی امتثال می کنند و برخی امتثال نمی کنند. در نتیجه، اراده خداوند درباره گروهی از مردم تحقق یافته و درباره گروهی دیگر تخلف می پذیرد (رضوانی، ۱۳۸۶، ص ۳۶). اراده تکوینی در جایی تحقق پیدا می کند که خواست خدا بر تحقق و ایجاد چیزی تعلق بگیرد، مثل اینکه بخواهد چیزی را خلق کند یا کسی را بمیراند. در این موارد، بین اراده خدا و فعل خارجی واسطه ای نیست و تخلفی در این اراده راه نمی یابد. «إنما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له کن فیکون» (یس: ۸۲). اراده ای که در آیه تطهیر آمده، اراده تکوینی است که به فعل خود خدا تعلق گرفته و اراده تشریعی در این جا معنا ندارد؛ زیرا آیه در صدد مدح و تکریم مخاطبان خود است و تشریعی بودن اراده، با تکریم سازگار نیست؛ زیرا اراده تشریعی، بر تطهیر و اذهاب رجس درباره کفار و فساق نیز وجود دارد. به عبارت دیگر، کفار نیز مأمور هستند که با ترک کفر، شرک و معصیت، راه صحیح هدایت را بیمایند (صفایی، ۱۳۸۸، ص ۲۸).

۲-۱-۱-۳. وجوب اطاعت از اولوا الأمر

اگر خطا، نسیان و عصیان برای امام روا باشد، نهی از منکر کردن او و مخالفت کردن با او در همان موارد برامت واجب است، در حالی که خدای متعال در آیه ۵۹ سوره نساء، اطاعت اولی الامر را همانند اطاعت از خدا و رسول صلی الله علیه و آله بدون قید و شرط واجب کرده و اگر مخالفت و نهی از منکر جایز نباشد، لازمه اش آن است که امام معصوم علیه السلام با رفتار غیر معصومانه خود، امر به معاصی و نهی از طاعات بکند و مردم نیز از او اطاعت کنند. (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۴۳/۱)

۳-۱-۱-۳. آیه عهد الهی

قرآن کریم، عصمت را از شرایط امامت می‌داند. زمانی که ابراهیم علیه السلام گفت: «آیا در ذریه من نیز کسی به امامت می‌رسد» خداوند به او فرمود: «قال لا ینال عهدی الظالمین؛ عهد من به ستم پیشگان نمی‌رسد» (بقره: ۱۲۴). آنچه در این آیه مانع امامت معرفی شده، ظلم است، نه فسق. کسی که فسق فعلی ندارد، عادل است، ولی نمی‌توان گفت که غیر ظالم است. غیر ظالم به کسی گفته می‌شود که در تمام عمر، مرتکب خلاف نشود (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۴۳/۱). آیت الله جوادی آملی می‌فرماید:

استاد علامه طباطبایی با استدلال به آیه عهد بر لزوم عصمت امام علیه السلام، از یکی از استادان خود نقل می‌کند که به حصر عقلی، انسان‌ها در قبال گناه و ستمگری چهار گروه بیشتر نیستند. الف) آنها که همه عمر ظالم باشند. ب) آنها که همه عمر معصوم و از گناه بری باشند. ج) آنها که بخش اول عمر، پاکدامن و در بخش بعدی عمر خود ظالم باشند. د) آنها که در بخش اول عمر، ظالم باشند و در بخش دوم، پاکدامن. ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام نیز که خواستار این منصب برایشان شده، از این چهار گروه بیرون نیستند، اما حضرت ابراهیم علیه السلام برتر از آن است که خواستار امامت برای گروه اول شود، یعنی کسانی که همه عمر ستمکار بوده‌اند. همچنین با مقام عصمت ایشان سازگار نیست که خواستار این منصب برای گروه سوم شود، یعنی کسانی که در بخش اول عمر خود درستکار و پایان عمرشان با ستمگری بوده است. تنها دو گروه می‌ماند. آیه فوق نیز یک گروه را نفی می‌کند، یعنی آنکه بخش اول عمر خود را ظالم بوده، پس تنها گروه شایسته برای امامت، کسانی‌اند که در همه عمر معصوم بوده‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۴۴/۱)

۳-۱-۲. دلایل عقلی امامیه بر ضرورت عصمت امام علیه السلام

۳-۱-۲-۱. معصوم نبودن امام، یعنی نیاز به بی‌نهایت امام علیه السلام در زمان واحد

انسان، پیوسته در معرض خطا و گرفتار آن است، پس باید نمونه و الگویی مصون از خطا، نسیان و سهو به او ارائه شود تا مقتدای وی قرار گیرد. این مقتدا همان امام است. اگر سهو، نسیان و خطا در آن الگو نیز راه داشته باشد و مصون و معصوم از هر لغزشی نباشد، لازم‌اش تسلسل یا الگو نداشتن است که هیچ کدام قابل قبول نیست؛ زیرا الگو داشتن، برای انسان‌ها ضروری است و تسلسل نیز باطل است. (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۴۲/۱)

۳-۱-۲-۲. وجوب حفظ شریعت اسلامی

کتاب خدا، یعنی قرآن به تنهایی نمی‌تواند حافظ شریعت باشد؛ زیرا بسیاری از احکام شرعی را به صورت کلی ذکر کرده که نیاز به تبیین، تفسیر، تشریح و بیان جزئیات دارد. چنان که سنت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به همین امور نیازمند است، پس باید انسان معصومی متولی تبیین و تفسیر دین باشد تا انحراف در دین پدید نیاید. به تعبیر دیگر، امام علیه السلام حافظ شریعت است، اگر خطا و نسیان بر او نیز روا باشد، وثوقی به تعبدیات و احکام تکلیفی که او بیان می‌کند، نخواهد بود. (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۴۳/۱)

۳-۲-۳. لزوم اطاعت محض و بی قید و شرط از امام علیه السلام

هدف از نصب امام، اطاعت بی قید و شرط امت و تسلیم محض بودن در برابر اوست؛ زیرا حجت ویژه الهی بر مردم است و اساس قوام امامت و امت، به همین تسلیم محض بودن است. اگر امام جامعه معصوم نباشد، امت در برابر او تسلیم محض نخواهند بود و غرض از نصب امام علیه السلام نقض خواهد شد. (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۴۴/۱)

۳-۲-۴. جلوگیری از اختلال نظام و آشفته شدن جامعه

امام علیه السلام از لحاظ عقل و معرفت، در مرتبه بالاتری از امت خویش قرار دارد و ثواب او بیشتر، و عقاب وی شدیدتر از دیگران است، پس اگر معصوم نباشد، باید در شرایطی وخیم تراز امت قرار داشته باشد و این موجب نقض غرض و به هم ریختن اوضاع می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۴۴/۱)

۳-۲-۵. افضلیت

عده‌ای از متکلمان اهل سنت معتقدند که امام باید در علم و صفات دیگر، بر سایرین برتری داشته باشد، مگر آنکه امامت افضل، مستلزم مفاستدستی باشد که در این صورت امامت مفضول، جایز می‌شود. (رک: باقلانی، ۱۴۱۴، ص ۴۷۱) ابن تیمیه شرط افضل بودن امام را از شرایط اساسی او می‌داند، اما اینکه چه کسی را افضل بر خلافت می‌داند، به دلیل دشمنی او با اهل بیت علیهم السلام به خصوص امام علی علیه السلام، معلوم است. بنابراین، در بحث خلافت ابی‌بکر می‌گوید: «مردم او را مقدم بر دیگران داشتند؛ زیرا او افضل مردم بود» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۳۶۵/۴). در جای دیگر می‌گوید: «متولی شدن مفضول با وجود افضل، ظلمی بزرگ است» (ابن تیمیه، ۲۷۷/۳ ۱۴۰۶) خواجه نصیرالدین طوسی از علمای بزرگ شیعه امامیه، در کشف المراد، ضرورت افضلیت امام را این‌گونه تعلیل کرده است:

امام باید افضل از رعیت خویش باشد؛ زیرا اگر مساوی دیگران باشد، ترجیح او بر آنان بدون مرجح و محال است، چنان‌که اگر پایین‌تر از دیگران باشد، تقدیم مفضول لازم می‌آید، که عقل آن را قبیح می‌شمارد. (رک: جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۴۶/۱)

آن‌گاه می‌گوید: «به مقتضای این حکم، امام باید از همه جهات، یعنی علم، دین، کرامت، شجاعت و... برتر از دیگران باشد». (رک: جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۴۶/۱) برخی از علمای

اهل سنت گفته اند:

از نظر شیعه شرط است که امام، هاشمی، بلکه علوی باشد. آن گاه جواب دادند که این شرط نه تنها دلیلی ندارد، بلکه مخالف اجماع است. (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۴۶/۱)

البته قاضی ابوبکر باقلانی از متکلمان برجسته اشاعره، قریشی بودن را از شروط احراز منصب خلافت می داند. (باقلانی، ۱۴۱۴، ص ۴۷۱) شیعه معتقد است که امام باید از جانب خدای سبحان معین شود؛ زیرا فقط او می داند چه کسی معصوم و برتر از دیگران است و هاشمی بودن یا علوی بودن، به عنوان شرط امامت در کتب کلامی شیعه مطرح نشده، هر چند منصوصین و تعیین کنندگان از جانب خدای متعال، هاشمی و علوی هستند. آنچه در برخی از کتب آمده، مانند سایه نداشتن امام، دیدن از پشت سر، داشتن ویژگی هایی در هنگام ولادت، در اختیار داشتن سلاح پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، در اختیار داشتن جفر و جامعه، خوش بوتر بودن از مشک و ... که از امام رضا علیه السلام نقل شده، از خصایص، ویژگی ها و علامت های امام علیه السلام است نه از شرایط او، که برای مثال وقتی مردم تحقیق کردند و این شرایط را دیدند، به او رأی بدهند، با او بیعت کنند و ...، بلکه به این معناست که امامی که خدای متعال برای هدایت مردم برمی گزیند، چنین ویژگی هایی دارد. بنابراین، اگر هاشمی یا علوی بودن در جایی آمده باشد، به عنوان علامت و ویژگی است نه شرط، به آن معنایی که بیان شد (باقلانی، ۱۴۱۴، ص ۳۴۷).

۳-۲-۶. تعیین امام

متکلمان اهل سنت، امامت را از فروع دین دانسته و معتقدند که تعیین امام، تکلیفی بر مردم است که از راه های گوناگون امکان تحقق دارد از جمله:

- بیعت اهل حل و عقد از علما، رؤسا و سرانی که در مرکز حکومت هستند، حتی اگر کسی که دارای حیثیت اجتماعی و مطاع دیگران است، اقدام به بیعت با کسی کند، کافی است و آن شخص خلیفه می شود. از دیدگاه اهل سنت می توان بزرگ ترین مقام، یعنی حاکمیت و رهبری مردم را با بیعت تعداد اندک، حتی به نظر اکثریت آنها با بیعت یک نفر از اهل حل و عقد، به دست گرفت. (رک، ایچی، ۱۹۹۸، ص ۴۰۰) به نظر اهل سنت، شورا اعتبار خاصی دارند، آنها می گویند:

حکومت کسی که از راه شورا و مشورت تعدادی از اهل حل و عقد به دست آمده و مشروعیت پیدا کرده، خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و حاکم اسلامی خواهد بود. (فتاوانی، ۱۴۰۹، ۲۳۳/۵)

ابن تیمیه می گوید:

اگر عمرین خطاب و گروهی که با او بودند با ابوبکر بر سر خلافت بیعت کرده بودند، ولی

بقیه صحابه از بیعت با ابوبکر سر باز می‌زدند، هرگز او امام مسلمین نمی‌شد. او آن وقت امام

مسلمانان شد که جمهور صحابه با او بیعت کردند. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۱/۱۴۲)

در جای دیگر می‌گوید: «امامت جز با موافقت جماعتی که اهل شوکت و جلال باشند، منعقد

نمی‌گردد». (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۱/۱۴۲)

- استخلاف، یعنی تعیین امام بعدی به وسیله امام پیشین، البته اگر امامی، حق تعیین امام

پس از خود را به شورایی واگذار کند، این واگذاری، مانند تعیین امام است.

- قهر و استیلا، یعنی اگر امامی بمیرد و کسی که شرایط و ویژگی‌های امامت را دارد، بدون بیعت

و استخلاف، بلکه با قهر و غلبه، متصدی مقام امامت شود، حائز این مقام می‌شود. (تفتازانی،

۱۴۰۹، ۵/۲۳۳)

اندک تأملی در این گفته‌ها نشان می‌دهد که گوینده این سخنان، بر اساس مبانی قرآنی و

روایی سخن نگفته، بلکه تلاش کرده تا وقایع تاریخی سلف خود را توجیه کرده و خلافت خلفا

را مشروع جلوه دهد، پس اول اینکه مقام منیع رهبر و پیشوای جامعه اسلامی را از عرش امامت

الهی، به فرش خلافت بشری تنزل داده‌اند. بنابراین، باید توجه داشت که هرگاه واژه امامت یا

امام را به کار بردند، مرادشان خلافت و خلیفه بشری است و نباید با معنای بلندی که نزد شیعه

معهود است، اشتباه شود. به بیان دیگر، چون نتوانستند امام و به عبارت صحیح‌تر، خلیفه را بالا

ببرند، برای آنکه سوابق و ثنی و صنمی برخی از مدعیان معلوم بود، مقام امامت و خلافت پیغمبر

اکرم صلی الله علیه و آله را پایین آوردند تا در دسترس قرار گیرد. (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۱/۳۵۰) دوم اینکه معتقد

به عدالت صحابه شده و ادعا کردند که هر کس که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دید و به او ایمان آورد، عادل

است (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۱/۳۵۰) سوم اینکه به اجتهاد صحابه تمسک کردند. آنها بدون در

نظر گرفتن شرایط اجتهاد می‌گویند همه کشته شدگان صفین و جمل، اهل بهشتند؛ زیرا معاویه،

طلحه، زبیر و ... همانند علی بن ابیطالب رضی الله عنه اجتهاد کردند (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۱/۳۵۱).

با این سه اصل که اهل سنت به آن معتقدند، نه تنها به خلافت خلفای راشدین مشروعیت

می‌بخشند، بلکه حکومت معاویه، که با تزویر و نیرنگ به حکمرانی دست یافت و به تبع او خلافت

پسر سگ بازش یزید، که با استخلاف پدر خود بر مسلمانان مسلط شد نیز نزد آنان مشروع است.

(جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۱/۳۵۰) در مقابل اهل سنت، امامیه ادله‌ای دارند که ثابت می‌کند تعیین

امام، بر عهده خداوند است و خدا نیز آنها را تعیین کرده و به وسیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردم ابلاغ

می‌کند. در نگاه پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام، استمرار وظایف نبوت، به جز دریافت وحی است.

امام علیه السلام، حافظ و نگهبان دین و شریعت است. بنابراین، همان‌گونه که تعیین نبی باید از سوی

خدا انجام گیرد، تعیین امام نیز باید از سوی خداوند صورت پذیرد و فعلی از افعال خداوند است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۴).

۴. ادله امامیه بر وجوب تعیین امام بر خداوند

۱-۴. قاعده لطف

وجود امام، لطف و رحمت است. «کتب ربکم علی نفسه الرحمه؛ خداوند لطف و رحمت را بر خودش واجب کرده است» (انعام: ۵۴). خدای سبحان، نصب امام را بر خود واجب کرده است (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۶۶/۱). هر چیزی که باعث شود مکلف، به اطاعت از خدا نزدیک شده و یا از ارتکاب گناهان دور شود و به حد الجاء و اضطرار نرسد، لطف نامیده می شود. خدای سبحان مردم را به اطاعت از خویش فراخوانده و از معصیت نهی کرده و چون در این درخواست جدی است، باید مقدمات آن را نیز فراهم کند وگرنه غرض خود را نقض کرده است. چنان که اگر پدری به طور جدی خواستار تحصیل فرزندش است، باید مقدمات آن مانند کتاب، دفتر، قلم، معلم و ... را فراهم کند. یکی از مقدمات و اسباب تقرب بندگان به خدا و دوری آنان از عصیان، وجود امامی است که طاعت و معصیت را به انسانم معرفی کند، ابعاد آن را تشریح و زوایای آن را تبیین کند. به این ترتیب، بر خدا لازم است که چنین امام و راهنمایی را نصب کند و این، همان قاعده لطف است (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۶۷/۱).

۲-۴. امامت، عهدی الهی است

امام، عهد خداست نه امر و تعیین مردم. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «قال لاینال عهدی الظالمین؛ عهد من به ظالمان نمی رسد» (بقره: ۱۲۴). شور و مشورت مربوط به مردم است، نه راجع به امر خدا. «و أمرهم شوری بینهم؛ کار آنان با مشورت میان خودشان است» (شوری: ۳۸). همان گونه که مردم نمی توانند با شور و مشورت، پیغمبر تعیین کنند، حکم فقهی صادر کنند، حلالی را حرام یا حرامی را حلال کنند، با مشورت، رأی دادن، اجماع و نظایر آن نیز نمی توانند امام تعیین کنند. اگرچه می توانند با این راه ها امام تعیین شده را بشناسند و کشف کنند (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۶۹/۱).

۳-۴. امام، خلیفه خدا و رسول خداست نه خلیفه مردم

امامت، خلافت از جانب خدا و رسول اوست. به طور طبیعی هر خلیفه ای باید از سوی مستخلف عنه تعیین شود. بنابراین، کسی که از سوی مردم انتخاب می شود، خلیفه مردم است نه خلیفه خدا و رسول او. (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۶۹/۱)

۴-۴. پیامبر اکرم ﷺ در سفر نیز برای خود جانشین تعیین می‌کرد

پیغمبر اکرم ﷺ هرگاه به مسافرت می‌رفت، برای خود جانشین تعیین می‌کرد. چگونه ممکن است که به سفر بی بازگشت قیامت برود و کسی را به جانشینی خود برنگزیند؟ (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۶۹/۱) برخی گفته‌اند: «وقتی پیغمبر اکرم ﷺ راه تعیین خلیفه را بیان کرد، اجماع اهل حل و عقد به وظیفه خود عمل کرده و اشکالی براو نیست» (تفتازانی، ۱۴۰۹، ۲۵۴/۵). جواب: بیان راه تعیین خلیفه به تنهایی کافی نیست. شاهدش آن است که اول، دختر او، یعنی فاطمه زهرا علیها السلام که نزدیک‌ترین فرد به آن حضرت بود، خلافت تعیین شده از جانب سقیفه را نپذیرفت. دوم، پسر عم و داماد او، زبیر بن عوف و جعفر بن ابی‌تالب، چنان‌که بسیاری از صحابه نیز زیر بار نرفتند. سوم، خلفای ثلاثه نیز بیان راه را کافی نمی‌دانستند. به همین دلیل اول در زمان حیات خود اقدام به تعیین خلیفه پس از خود کرد. این همان است که برخی گفته‌اند: «درایت و دوراندیشی خلفا بیش از پیغمبر اکرم ﷺ بوده است! (نعوذ بالله و نستجیر به)» (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۳۷۱/۱).

۴-۵. فضائل ائمه اطهار علیهم السلام

آن مقدار از معرفت که مقدور ممکنات و قابل پیمودن برای آنهاست، مراتب فراوانی دارد و مانند کوهی رفیع و بلندمرتبه است که ائمه علیهم السلام در اوج قله آن، و شاگردانشان در دامنه‌های این کوه بلند قرار گرفته‌اند. هر کس به میزان توان و بهره‌مندی خود از مکتب آنان، مسافتی را به سوی این قله طی می‌کند و در عین حال، فاصله او تا اوج به اندازه فاصله غیر معصوم با معصوم است. در میان این امت، کسی با آل محمد علیهم السلام مقایسه نمی‌شود، چه رسد به سایر امت‌ها. کسانی که ریزه‌خوار خوان نعمت آل محمد علیهم السلام هستند، با آنها برابری نخواهند کرد، آنان ریشه و اساس دین و پایه‌های استوار یقین هستند. (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۱۳۶/۲)

ائمه اطهار علیهم السلام وارثان انبیای الهی هستند و این، بزرگترین فخر و مباهات برای آنهاست. ابوبصیر می‌گوید:

بر امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام وارد شدم و گفتم آیا شما ورثه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستید؟ امام فرمود آری. پرسیدم آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث انبیا بود و آنچه آنها می‌دانستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست؟ فرمود آری. گفتم آیا شما می‌توانید مرگان را زنده کنید و کورهای مادرزاد و مبتلایان به برص را بهبودی بخشید؟ فرمود آری به اذن الهی می‌توانیم. آن‌گاه فرمود نزدیک بیا! وقتی جلو رفتم، دستی بر چشم و صورتم کشید، دیدگانم باز شد و خورشید، آسمان، زمین، خانه‌ها و آنچه در خانه بود را دیدم. سپس فرمود آیا دوست داری به همین صورت بینا باشی و در قیامت مانند دیگران حساب پس دهی یا اینکه مثل سابق،

نابینا باشی و بهشت از آن تو باشد؟ گفتم دوست دارم به حال سابقم برگردم. آن گاه دستی به چشمم کشید و به حالت اولیه ام برگشتم.

البته ابن تیمیه راهی برای اشکال به سند روایات مباحله نیافته و روایات شأن نزول آیه مباحله و این را که افراد حاضر در مباحله همان اصحاب کساء بوده اند، صحیح دانسته است. او پذیرفته که غیر از امام علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و حسنین علیهم السلام، فرد دیگری همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در مباحله شرکت نداشته است. (منهاج السنه، ۱۴۰۶، ۷/۱۳۰) قرآن و ائمه اطهار علیهم السلام دو چهره یک واقعیت و دو ظهور یک حقیقتند، یعنی انسان کامل، قرآن ممثل است و قرآن کریم، انسان کامل مدون. امام معصوم، قرآن عینی است و قرآن، امام علمی. امام، قرآن ناطق است و قرآن، امام صامت. امام، صراط عینی است و قرآن، صراط علمی. شیعه و سنی، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: من دو گوهر گران بها در میان شما به یادگار گذاشته ام. تا زمانی که به آن چنگ زنید، گرفتار ضلالت و گمراهی نمی شوید. آن دو گوهر، کتاب خدا و عترت من است که هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض به من برگردند. (صفایی، ۱۳۸۸، ص ۱۳)

یکی از آثار اتحاد و یگانگی قرآن کریم و عترت این است که هر دو، انسان ها را به صراط مستقیم دعوت می کنند، پس منکر قرآن عینی، شیوه ای جاهلانه در پیش گرفته است. «من مات و لیس له إمام، مات میتة جاهلیة» (کلینی، بی تا، ۱/۳۷۱) همان گونه که منکر امام علمی نیز، در سلک جاهلان است. «أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (مائده: ۵۰) یکی دیگر از آثار این اتحاد و یگانگی این است که هر یک از این دو مخاطبان، خود را به دیگری فراخواند. قرآن عینی، جامعه بشری را به قرآن علمی فرامی خواند، چنان که قرآن علمی نیز جامعه را به تبعیت و پیروی از قرآن عینی دعوت می کند. بنابراین، اعراض از هر یک از آن دو، عملی جاهلانه و دور از عقل و سیره عقلا خواهد بود (صفایی، ۱۳۸۸، ص ۱۶). با توجه به آیات و روایاتی که در شأن ائمه اطهار علیهم السلام و فضائل آنها بیان شده، متأسفانه برخی از افراد مانند ابن تیمیه و هم مسلکان او، چشم بر حقایق بسته و عینک تعصب کورکورانه و جهل و عناد بر دیدگان خود نهاده و فضائل ائمه اطهار علیهم السلام را انکار و یا توجیه و تأویل می کنند.

۵. دشمنی های ابن تیمیه با اهل بیت علیهم السلام

۱-۵. آیه مباحله

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه، از جهاتی با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام مخالفت کرده و نزول آن را فضیلتی برای ایشان نمی داند. وی می گوید: «هیچ کس با رسول خدا صلی الله علیه و آله در فضایل

مساوی نیست. نه علی و نه غیر او» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۱۲۲/۷).

پاسخ: ما تابع نص هستیم. براساس آیه مباهله و دلایل قطعی دیگر، امام علی علیه السلام در تمام کمالات، همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود:

من از خدا چیزی نخواستم جز آنکه مثل آن را برای تو درخواست نمودم و چیزی درخواست ننمودم مگر آنکه خدا به من عطا کرد جز آنکه به من خبر دادند بعد از من پیامبری نخواهد بود. (ر.ک.، رضوانی، ۱۳۸۶، ص ۳۲).

ابن تیمیه می گوید: «انفس در لغت عرب، بر مساوات دلالت ندارد، بلکه مقصود از آن نزدیکان و خویشان انسان است» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۱۲۲/۷) آن گاه برای اثبات حرف خود به آیاتی اشاره می کند که در آنها لفظ انفس به کار رفته، ولی دلالت بر مساوات ندارد، مانند آیه ۱۲ سوره نور: «چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود و کسی که همچون خود آنها بود، گمان خیر نبردند». پاسخ این است که در برخی آیات، بین کلمه انفس و اقرباء مقابله افتاده و نمی توان در همه جا ادعا کرد که انفس به معنای اقرباء است. خداوند می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید» (تحریم: ۶). در این آیه، انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده، ولی در آیه مباهله مجازاً در معنای تنزیلی به کار رفته، یعنی امام علی علیه السلام به منزله پیامبر صلی الله علیه و آله در جمیع فضایل است. نه اینکه نفس پیامبر صلی الله علیه و آله باشد (رضوانی، ۱۳۸۶، ص ۳۳).

ابن تیمیه: «اینکه پیامبر این چهار نفر را همراه خود آورد، مقصود اجابت دعا نبود؛ زیرا دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی کافی بود» (ابن تیمیه، ۱۴۱۹، ۱۲۲/۷). پاسخ اینکه اگر چنین بود، چرا خداوند از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. اگر وجود آنها در مباهله دخیل نبود، چه نیازی به این دعوت بود به خصوص که در آخر آیه آمده: «سپس همگی با هم مباهله کنیم» (رضوانی، ۱۳۸۶، ص ۳۳). سخن ابن تیمیه، اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا مطابق برخی روایات پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه من دعا کردم، شما آمین بگویید» (زمخشری، بی تا، ۳۶۹/۱). این خود بر این دلالت دارد که آمین آنها در اجابت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله بی تأثیر نبوده است.

ابن تیمیه: «کلمه انفسنا اختصاص به علی علیه السلام ندارد؛ زیرا به صیغه جمع آمده». (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۱۲۲/۷) پاسخ اینکه عرب، به جهاتی از جمله احترام، لفظ جمع را بر مفرد به کار می برد. در قرآن نیز چنین کاربردی زیاد دیده می شود. تعبیر به جمع در این آیه، برای بیان این مطلب است که سزاوار است دو گروه مباهله کننده، خواص اهل بیت خود را بیاورند. خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر (رضوانی، ۱۳۸۶، ص ۳۴).

ابن تیمیه: «مقصود از انفسنا شخص پیامبر ﷺ است، یعنی هنگام مباحله باید خود و فرزندان و زنان خود را بیاورید». (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۱۲۲/۷) پاسخ اینکه این توجیه، اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا مطابق روایات صحیح، پیامبر ﷺ برای مباحله، حسنین علیهم السلام را که مصداق ابناءنا بودند، حضرت زهرا علیها السلام که مصداق نساءنا بود و علی علیه السلام را که مصداق انفسنا بود، آورد. اگر مقصود از انفسنا خود پیامبر ﷺ بود، چرا علی علیه السلام را همراه آورد. با این فرض، لازم می شود دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند و این باطل است؛ زیرا انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند. در صورت درست بودن این احتمال، لازم می شود کلمه انفسنا و انفسکم در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبر ﷺ داخل در جمله تعالوا ندعُ است و اگر کسی بگوید انسان گاهی خود را نیز دعوت می کند، در جواب گفته می شود اگر چه دعوت خود نیز صحیح است، ولی نمی توان کاربرد آن را حقیقی دانست. اضافه بر اینکه برخی تصریح کرده اند انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند، بلکه دیگری را می خواند، مگر آنکه به صورت مجازی چنین باشد (رضوانی، ۱۳۸۶، ص ۳۵).

۲-۵. آیه ولایت

ابن تیمیه می گوید:

بین ولایت و ولایت تفاوت است. ولایتی که در این نصوص آمده، ضد عداوت است که به فتح واو است نه به کسر واو که به معنای امارت است. این افراد نادان، بین ولایت و ولایت تفاوتی نمی نهند. لفظ ولی و ولایت، غیر از لفظ والی است؛ زیرا آیه درباره ولایت تمام مؤمنان است و همه مؤمنان ولایت به معنای امارت را ندارند، پس ولایت به معنای امارت نیست. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۴/۴)

پاسخ اینکه برخی دانشمندان لغت، تفاوتی بین معنای ولایت و ولایت نمی نهند. مانند فیومی، سیبویه، زجاج و فراء. فراء می گوید: «ولایت را به فتح واو و کسر واو در هر دو، معنای دوستی و سرپرستی شنیده ایم». (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۴۰۷/۱۵) متبادر از لفظ ولی، همان معنای سرپرستی است، هر چند به کمک قرائن باشد. این آیه، تنها مربوط به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و روایات متواتر، بر این مطلب دلالت دارد و هرگز ارتباطی به تمام مؤمنان ندارد تا به این جهت در معنای ولایت تصرف شود که شامل همه مؤمنان شود.

۳-۵. حدیث غدیر

ابن تیمیه می گوید:

حدیث «من کُنت مولاة فَعَلَى مولاة» در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده اند و مردم در صحت آن اختلاف دارند. از بخاری، ابراهیم حربی و عده ای از اهل حدیث نقل شده

که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده‌اند. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۳۱۹/۷)

همچنین ابن تیمیه دعای پایانی حدیث غدیر، یعنی «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» را انکار کرده و می‌گوید: «به اتفاق اهل معرفت این حدیث کذب است». (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۵۵/۷)

پاسخ اینکه ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و آن را صحیح دانسته، کسی نیست که در این حدیث نزاع کرده باشد، اگر کسی بود، ابن تیمیه نام می‌برد. کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت علیهم‌السلام به خصوص امام علی علیه‌السلام وارد شده، به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی، که از اتباع او در مسایل اعتقادی است، تصریح کرده وی در تضعیف احادیث سرعت داشته، بدون آنکه طرق آن را بررسی کند. در حقیقت ابن تیمیه به خاطر دشمنی با شیعه و اهل بیت علیهم‌السلام در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضایل و مقامات اهل بیت علیهم‌السلام و در رأس آنها امام علی علیه‌السلام برآمده است (رضوانی، ۱۳۸۶، ص ۳۹).

۴-۵. نفی اعلمیت امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «اینکه این دو، زاهدترین و عالم‌ترین افراد در زمان خود بوده‌اند، قولی بدون دلیل است». (بخاری، بی تا، ۱۷۷/۵) پاسخ اینکه با مراجعه به کتب اهل سنت، دروغ بودن کلام ابن تیمیه در حق این دو امام مشخص می‌شود.

- ابن کثیر به سندش از جابر بن عبدالله نقل کرد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «هر کس دوست دارد به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند، باید به حسن بن علی نظر کند». (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ۳۵/۸)

- ابن عباس می‌گوید: «حسن بن علی علیه‌السلام بیست و پنج بار پیاده به حج رفت در حالی که اسبان نجیب، او را همراهی می‌کردند و اموالش را با خداوند سه مرتبه تقسیم کرد». (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ۳۵/۸)

- ابن صباغ مالکی می‌نویسد: «کرم و جود، غریزه‌ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود». (ابن صباغ، بی تا، ص ۱۵۷)

- ابن حجر هیثمی می‌نویسد: «حسن علیه‌السلام، آقایی کریم، بردبار، زاهد، دارای وقار و حشمت، اهل جود و مورد مدح و ستایش بود». (هیثمی، ۱۴۲۵، ص ۸۲)

- ابن کثیر می‌گوید: «حسن علیه‌السلام هرگاه نماز صبح را در مسجد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به جای می‌آورد، در صلاهی خود می‌نشست و ذکر خدا می‌گفت تا خورشید بالا آید». (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ۳۷/۸)

- حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

حسن و حسین دو فرزندان من هستند. هر کس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا او را دوست خواهد داشت. هر کس خدا او را دوست بدارد داخل بهشت خواهد کرد. هر کس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر کس مرا

دشمن بدارد، خدا او را دشمن داشته و هر کس خدا او را دشمن بدارد به جهنم خواهد برد.

(حاکم نیشابوری، ۱۹۷۸، ۱۶۶/۳)

- معاویه به عبدالله بن جعفر گفت: «تو سید و سرور بنی هاشم هستی، او در جواب گفت، حسن و حسین بزرگ بنی هاشم اند». (ر.ک.، رضوانی، ۱۳۸۶، ص ۶۷)

- ابن حجر عسقلانی می نویسد: «حسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ابو عبدالله، مدنی، نوه رسول خدا ﷺ و دسته گل او از دنیا و یکی از دو بزرگوار جوانان اهل بهشت است». (عسقلانی، ۱۴۲۳، ۲/۲۹۹)

- ابن صباغ مالکی می نویسد:

هنگامی که امام حسین علیه السلام به نماز می ایستاد، رنگش زرد می شد. به او گفته شد این چه حالتی ست که شما هنگام نماز پیدا می کنید؟ فرمود: «شما نمی دانید که من در مقابل چه کسی می خواهم بایستم». (شرف الدین، ۱۳۹۷، ص ۱۵۷)

نمونه های دیگر از انکار فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام توسط ابن تیمیه:

- انکار حدیث «لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق». (ر.ک.، ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۷/۳۲)

- انکار مدنی بودن سوره دهر. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۸/۵۵۳)

- تشکیک در حدیث منزلت و خدشه وارد کردن در اختصاص آن به امام علی علیه السلام (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۷/۳۳۰).

- انکار اختصاص آیه نجوا به امام علی علیه السلام. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۵/۱۷)

- انکار اختصاص حدیث رأیه در جنگ خیبر به امام علی علیه السلام. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۵/۴۴)

۶. نتیجه گیری

اهل سنت، با استناد به برخی دلایل عقلی و نقلی، مانند اجماع حل و عقد و ... انسان را در زندگی اجتماعی نیازمند امام و خلیفه دانسته و در تصدی این منصب امامت، تفاوتی بین قرشی و غیر قرشی و عرب و عجم نیست. از نظر آنها و با وجود فرد افضل، فرد مفضول می تواند امام باشد. در این میان، ابن تیمیه هم بر این دیدگاه تأکید داشت. وی معتقد بود که می توان از طریق انتخاب و اختیار مردم، امام را تعیین کرد. بنابراین، انتخاب ابوبکر و عمر را که نوعی تعیین شخصی است، تأیید کرده و می گویند که در بیعت، شرط نیست که اجماع امت باشد، بلکه اگر یک نفر هم بیعت کرد، کافی است، اما شیعه امامیه، غیر از نص، راه دیگری را نمی پذیرند. آنها معتقدند که امامت، منصبی الهی و آسمانی است و فقط از طریق خداوند متعال باید تعیین شود نه مردم. همچنین

شیعه امامیه معتقد است، آیات بسیاری از جمله آیه تطهیر، آیه ولایت، آیه مباحله، آیه انذار و... در شأن امامان شیعه نازل شده است.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن کثیر، عمادالدین (۱۴۱۹). *البدایه و النهایه*. بیروت: دارالمعرفه.
۲. ابن تیمیه، احمد بن الحلیم (۱۴۰۶). *منهاج السنه النبویه*. مؤسسه قرطبه: دارالنشر.
۳. ابن صباغ، علی بن محمد (بی تا). *الفصول المهمه فی معرفه الائمه*. تهران: مؤسسه الاعلمی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*. بیروت: دارالفکر.
۵. ابن فارس، ابوالحسین (۱۳۹۱). *مقاییس اللغه*. مصر: الباب الحلبی و اولاده.
۶. اصفهانی، راغب (بی تا). *المفردات فی غریب القرآن*. تهران: المکتبه المرتضویه.
۷. ایچی، عضد الدین عبد الرحمن (۱۹۹۷). *المواقف*. بیروت: دار الجیل.
۸. باقلانی، ابوبکر (۱۴۱۴). *تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل*. بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه.
۹. بخاری، ابوعبدالله (بی تا). *صحیح بخاری*. بیروت: دارالمعرفه.
۱۰. تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹). *شرح المقاصد*. قم: شریف رضی.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۲). *ادب فنای مقرران*. قم: نشر اسراء.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). *ولایت فقیه*. قم: نشر اسراء.
۱۳. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (۱۹۷۸). *مستدرک حاکم*. بیروت: دارالکتب الاسلامیه.
۱۴. ربانی گلپایگانی (۱۳۹۲). *امامت در بینش اسلامی*. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۱۵. رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۶). *امام شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات*. قم: مسجد جمکران.
۱۶. رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۶). *نقدی بر افکار ابن تیمیه*. تهران: نشر مشعر.
۱۷. زمخشری، محمود بن عمر (بی تا). *الکشاف*. بیروت: دارالکتب العربی.
۱۸. سیوری، فاضل مقداد (۱۴۰۵). *ارشاد الطالبین*. قم: مکتبه المرعشی.
۱۹. شرف الدین، سید عبدالحسین (۱۳۹۷). *الفصول المهمه*. بیروت: دارالزهرا.
۲۰. شیخ مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳). *النکت الاعتقادیه*. قم: المجمع العالمی لأهل البیت.
۲۱. صفایی، محمد (۱۳۸۸). *تجلی ولایت در آیه تطهیر*. برگرفته از آثار آیت الله جوادی آملی. قم: نشر اسراء.
۲۲. صفار، ابوجعفر محمد بن الحسن (۱۳۷۴). *بصائر الدرجات*. تهران: مؤسسه الاعلمی.
۲۳. عسقلانی، ابن حجر (۱۴۲۳). *تهذیب التهذیب*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۴. عدون، جهلان (۱۹۹۱). *الفکر السیاسی عند الإباضیه*. عمان: مکتبه الضامری.
۲۵. هیثمی، ابن حجر (۱۴۲۵). *صواعق المحرقه*. بیروت: المکتبه العصریه.